

در قطعنامه پایانی کنگره دوازدهم مجاهدین انقلاب تاکید شد؛ خاتمی تنها پایان دهنده بی کفایتی های دولت نهم

امروز: قطعنامه پایانی دوازدهمین کنگره سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران منتشر شد. در پی برگزاری دوازدهمین کنگره سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران در روزهای ۱۷ و ۱۸ مردادماه سال جاری، قطعنامه پایانی این کنگره منتشر شد. متن کامل این قطعنامه که به تحلیل شرایط کنونی کشور پرداخته است در ادامه می آید:

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل اول- مقدمه:

دوازدهمین کنگره سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران را در حالی برگزار می کنیم که سه دهه از سالهای پرفراز و نشیب دوران پس از انقلاب شکوهمند اسلامی را پشت سر گذاشته ایم و نظام و جامعه ما خود را برای بزرگداشت سی امین سالگرد پیروزی مردمی ترین انقلاب ضد استبدادی جهان آماده می کند. آنچه که انقلاب اسلامی را به معجزه نیمه دوم قرن بیستم تبدیل کرد و آن را به مثابه انقلابی عموم خلقی بر فراز انقلاب های مردمی جهان نشاناد، آرمانها و اهداف متعالی و ارزشمندی بود که اصیل ترین و حق طلبانه ترین مطالبات مشترک یک ملت بزرگ را در خود منعکس می ساخت و همین خصوصیت بود که به انقلاب خصلت فراگیری و قدرت بسیج کنندگی می بخشید. اهداف و آرمان های انقلاب اسلامی ایران در واقع صورت تکامل یافته مطالبات و خواسته هایی بود که از مشروطه به این سو مبارزات و جنبش های اجتماعی سیاسی ملت آگاه ایران را سمت و سو بخشیده بود و اینک در شعار سه گانه استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی تجسم می یافت.

آزادی و مردمسالاری و رهایی از بند دیو استبداد و دیکتاتوری خواسته ملت بزرگ ما در انقلاب مشروطیت بود. ادبیات آزادی طلبانه و عدالتخواهانه مشروطه و در رأس آنها آثار ارزشمندی مانند «تنبیه الامه و تنزیه المله» میرزای نائینی و ترجمه آثار ضد استبدادی نظیر «طبائع الاستبداد» عبدالرحمن کواکبی خود گویای خواست تاریخی تحقق نیافته ای بود که ایرانیان آزادیخواه و عدالت طلب این بار با خلق انقلابی عظیم تر از انقلاب مشروطه برای تحقق آن به پا خاسته بودند تا ثابت کنند گذشت حدود هفت دهه از نهضت مشروطه و حاکمیت سیاهترین استبداد تاریخ ایران، در عزم و اراده ایشان برای دستیابی به عدالت و آزادی خللی ایجاد نکرده است.

نفی اراده و سلطه بیگانه و تثبیت سیادت و اراده ملت در اداره امور خویش و کوتاه کردن دست اجنبی از منابع سرشار و خدادادی این سرزمین مطالبه و خواسته دیگری بود که فرازهای افتخار آفرین تاریخ مبارزات معاصر ملت ایران، نظیر نهضت مشروطه و نهضت ملی کردن نفت بر پایداری و عزم را سخ این ملت استقلال طلب بر تحقق آن گواهی می داد.

در این میان آن چه انقلاب اسلامی را به لحاظ ماهوی از سایر انقلاب های معاصر جهان متمایز می ساخت، اتکای این انقلاب بر دین، معنویت، اخلاق و آرمان تحقق نظام و جامعه ای بر پایه ارزش های الهی - انسانی و آموزه های دینی بود. البته در تاریخ معاصر، جنبش های اجتماعی دیگری بر بنیاد اندیشه دینی رخ نموده اند، اما آنچه گفتمان دینی انقلاب اسلامی ایران و نظام برآمده از آن را از گفتمان دینی جنبش های مذکور متمایز می ساخت، روح دین داری همراه با تسامح، سازگار با تجارب و دستاوردهای علمی و اجتماعی بشر امروز و بیگانه با جزمیت و تحجر و قشری گری بود که بیش از هر چیز در اندیشه، رفتار و گفتار رهبران اولیه و اصلی انقلاب ظهوری غیر قابل انکار داشت. گفتمان دینی انقلاب تنها گفتمان دینی موجود در دوران پیش از انقلاب نبود. در آن زمان نیز تحجر و جمود و قشری گری، اسلام گریز و عاقبت طلبی، اسلام مروج بی عملی و بی انگیزگی در عرصه فعالیت های اجتماعی و سیاسی، اسلام سکوت و سازگار با ظلم و بی عدالتی و سلطه و بالاخره اسلامی که خود را در چارچوب تنگ و بی خاصیت مبارزه کلامی با این فرقه یا آن مکتب تعریف می کرد، نیز پیروان و داعیانی فعال داشت، چنان که برخی از ایشان رسماً و علناً همراهی با انقلاب را نفی می کردند و تا حد تکفیر رهبران آن پیش می رفتند.

اما اسلامی که انقلاب بر پایه آن شکل گرفت و فرهنگ مبنای انقلاب شد نه با تحجر و قشری گری نسبتی داشت و نه خود را مقید به سنت های اجتماعی زاییده شرایط و نیازهای دوران مختلف که رنگ و نام دین بر آنها خورده بود، تعریف می کرد. نه با دستاوردهای عقل و معرفت و تجربه بشری سر ستیز داشت و نه با تباهی و فساد جامعه و ستم و بی عدالتی و تحقیر انسان ها سر سازگاری، بلکه اسلامی بود معتقد به کرامت انسان و معترف به حقوق او. اسلامی که انسان را آزاد و مختار می خواست، اسلامی که به تعبیر قانون اساسی هدفش «رشد فضائل اخلاقی» بود، با «خودکامگی و انحصار طلبی» سر ستیز داشت و برای شهروندان «آزادی سیاسی و اجتماعی» می خواست و «مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش» را تأیید می کرد و سودای «تأمین حقوق همه جانبه افراد... امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون» داشت و به جای فرقه گرایی بر «توسعه و تحکیم برادری اسلامی و تعاون عمومی» تأکید می کرد (اصل سوم قانون اساسی)، اسلامی که شورا را به جای استبداد می نشاناد (اصل هفتم)، «تفتیش عقاید» و «تعرض و مؤاخذة دیگران را به صرف داشتن عقیده» متفاوت نفی می کرد (اصل ۲۳) و آزادی بیان و نشریات را به استثنای مواردی که «مخل به مبانی اسلام و حقوق عمومی جامعه» باشد به رسمیت می شناخت، اسلامی که اصل را بر آزادی مطبوعات و احزاب

می‌گذشت (اصول ۲۵ و ۲۶)، با شکنجه اجبار افراد به اعتراف و شهادت به شدت مخالف بود (اصل ۳۸) و چنان به ارزش و حقوق انسان ملتزم بود که «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده» را نیز «ممنوع و موجب مجازات» می‌دانست (اصل ۳۹). اسلام انقلاب و امام حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش از جمله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را حقی خدا داد می‌دانست که «هیچ کس حق ندارد آن را سلب کند و یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص» در آورد (اصل ۵۶).

امام این انقلاب حکومت را قیم مردم نمی‌دانست و خود را به مثابه حکومت ملزم به اجرای خواست مردم می‌دید. به مردم اعتماد داشت و به دیده تردید و سوء ظن به آنان نمی‌نگریست و هرگز حاضر نبود با تمسک به عناوین مجعولی چون «جمهور ناب» آنان را از عرصه مشارکت عمومی حذف کند. معتقد بود که «مردم حق اشتباه دارند و در صورت اشتباه خود آن را تصحیح می‌کنند». از این رو در اداره امور کشور رأی آنان را «میزان» می‌دانست. نسبت به استبداد دینی به شدت حساس بود و تقلید در امور سیاسی را اندیشه‌ای خطرناکتر از عدم دخالت روحانیت در سیاست می‌دانست. به دلیل اعتقاد عمیق به مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خویش، برای نظام سیاسی پس از انقلاب عنوان «جمهوری اسلامی» را بر عنوان تعریف نشده و قابل سوء استفاده «حکومت اسلامی» ترجیح می‌داد. دخالت نظامیان در سیاست را زمینه ساز استبداد می‌دانست و به شدت از آن نهی می‌کرد. به مشروعیت حکومت از ناحیه مردم معترف بود و آشکارا باور داشت که «هر کسی را که مردم تعیین کردند او قهرآ رهبر و حاکم است». به مصطلحات و واژه‌هایی مانند «نظارت استصوابی»، «نصب» رهبر از سوی آسمان و «کشف» وی توسط قشر و صنف ویژه اعتقادی نداشت. جمهوریت در نظام اسلامی را «شبهه تمام جمهوری‌های موجود دنیا» تعریف می‌کرد. تجر و جمود و قشری گری را آفت دین و دینداری می‌دانست و در راه مبارزه با آن آرزوی شهادت می‌کرد.

اکنون سی سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران می‌گذرد. بی‌تردید این مدت طولانی دستکم برای تحقق برخی از اهداف آرمان‌های فوق فرصتی کافی بوده است. از این رو به ویژه با توجه به تحولات شتابنده سال‌های اخیر که تحت عنوان اسلام خواهی و ارزشمداری انقلابی صورت گرفته است، باید به ارزیابی وضعیت موجود نشست و آن را به معیار اهداف انقلاب محک زد و نسبت آن را با آرمان‌های انقلاب سنجید و برای رفع انحراف‌ها و جبران فاصله‌ها تدابیری اندیشید.

فصل دوم: تحلیل وضع موجود

الف- حوزه سیاست داخلی:

۱- حقوق و آزادی‌های سیاسی:

با تداوم تلاش برای تکمیل پروژه یکدست‌سازی حاکمیت و اسقرار یکه سالاری و مصادره نهادهای انتخابی به نفع استبداد طلبان از سه سال پیش به این سو، ناپردباری حاکمیت کنونی در برابر فعالان سیاسی منتقد هر روز شدت بیشتری یافته و تحدید آزادی‌های سیاسی روند فزاینده‌ای داشته است.

- حضور گسترده نظامیان و نیروهای امنیتی در مدیریت سیاسی و اجرایی کشور در تمامی سطوح موجب حاکمیت نگاه امنیتی - نظامی بر حوزه‌های مختلف مدنی و سیاسی جامعه شده است.

- حضور پررنگ و معنی دار عناصر نظامی و اطلاعاتی در تمامی سطوح مدیریت وزارت کشور از جمله معاونت‌های سیاسی و امنیتی، استانداری‌ها و فرمانداریها و سپردن امر انتخابات کشور به احزاب پادگانی به روشنی بیانگر رویکرد منفی و ناسازگار حاکمیت کنونی به مردمسالاری و آزادی‌های سیاسی است. برگزاری پرابهام و بحث انگیز دو انتخابات شوراهای شهر و روستا و دور هشتم مجلس شورای اسلامی میزان تعهد و التزام عملی جریان حاکم کنونی را به حقوق اساسی ملت و اصول مردمسالاری به نمایش گذاشت.

- جامعه مطبوعاتی کشور تحت سیطره رویکرد تمرکز گرا و ضد آزادی و سوء ظن شدید مدیریت فعلی کشور به مطبوعات و منتقدان سیاسی، در حال تجربه یکی از دشوارترین شرایط فعالیت در دوران پس از پیروزی انقلاب است. به رغم این که قانون اساسی اصل را بر آزادی فعالیت مطبوعاتی قرار داده است، صدور مجوز فعالیت مطبوعاتی و فرهنگی برای نیروهای منتقد سیاسی کاملاً متوقف و به امری ناممکن بدل گشته است. دو سه روزنامه منتقد و مستقل باقیمانده نیز به رغم این که تحت نظارت‌ها و کنترل‌های سخت و انبوه بخشنامه‌های محدودیت آفرین و اعمال سانسور و خودسانسوری گسترده به حیات کم فروغ خویش ادامه می‌دهند، هرآن نگران برخورد و توقیف هستند.

- تلاش سازمانیافته برای تسلط بر مبادی و نهادهای خبری به ویژه خبرگزاری‌ها که از سه سال پیش آغاز شد، امروز به نهایت خود رسیده است. نه رفتار محافظه‌کارانه و خود سانسوری در تنظیم و مخابره خبر و نه حتی تغییرات مکرر مدیریت خبرگزاری‌های مستقل از جمله خبرگزاری‌های ایسنا و ایلنا تحت فشارهای آشکار، مقاصد و انتظارات انحصارطلبانه اقتدارگرایان را برآورده نساخت و این روند تا توقیف یکی و تسلط کامل بر دیگری ادامه پیدا کرد.

- سایت‌های خبری اینترنتی نیز امروز تحت شدیدترین و پیشرفته‌ترین انواع فیلترینگ قرار گرفته‌اند تا جامعه هرچه کمتر در جریان اخبار و تحلیل‌ها و دیدگاه‌های مغایر با نظر و منافع اقتدارگرایان قرار گیرد.

۲- حاکمیت قانون و حقوق شهروندی:

حاکمیت یکدست بر کلیه شئون کشور با تسلط بر مراجع و سازوکارهای نظارتی درون سیستمی از یک سو و اعمال فشار و سلطه و سانسور بر کانون‌های نظارت عمومی از سویی دیگر امکان هرگونه نظارت مؤثر را بر عملکرد حاکمان کنونی منتفی و حاکمیت قانون عملاً به امری شکلی و بی محتوا مبدل ساخته است. عدم نظارت و محاسبه مؤثر و واقعی به اقتدارگرایان حاکم این امکان را داده است تا با فراغ بال و بدون کمترین نگرانی با تفاسیر دلخواهانه از قانون و در برخی موارد با نقض آشکار آن مقاصد خود را تعقیب کنند. به طوری که:

- نه تنها از میزان استغنا قدرت از پاسخگویی کاسته نشده بلکه ویژگی عدم پاسخگویی به برخی نهادها و مسئولیت‌های زیردست نیز تسری یافته است. این در حالی است که طبق قانون اساسی کلیه نهادها و مقامات مسئول باید در برابر اختیارات قانونی خود پاسخگو باشند.

- حتی قوانین مصوب مجلس متشکل از افراد مورد اعتماد جریان حاکم، به راحتی نادیده گرفته و استحال می‌شود.

- وزیر و رئیس دولت به رغم استیضاح از حضور در مجلس خودداری کرده و به این ترتیب بدون کمترین دغدغه ای از محاسبه و بازخواست، عدم التزام و تعهد خود را به یکی از مؤثرترین اهرم‌های نظارتی و کنترلی درون سیستمی اعلام می‌کنند. این احساس استغنا نسبت به قانون چنان است که رئیس دولت علناً از برداشت و مصرف میلیاردها دلار ارز به اذن رهبری، خارج از قانون بودجه و بدون تأیید و تصویب مجلس خبر می‌دهد. و یا به رغم سپری شدن مهلت سه ماهه به استناد مجوز رهبری از معرفی وزیران پیشنهادی به مجلس خودداری می‌کند.

- در حالی که دولت قانوناً خارج از بودجه سالانه مجاز به مصرف ارز نیست، کسی از سرنوشت ۴۰ میلیارد دلار مابه التفاوت درآمد ارزی و بودجه ارزی کشور طی سه سال گذشته اطلاعی ندارد.

نقض قانون در سایر حوزه‌ها به ویژه حوزه حقوق شهروندی وضعیتی وخیم تر از آنچه اشاره شد دارد. مبنای رفتار حاکمیت با شهروندان نه قانون اساسی و حقوق شهروندی، بلکه میزان همسویی با جریان حاکم است.

- احزاب و گروه‌های سیاسی و بطور کلی کسانی که مورد تأیید حاکمان کنونی نیستند بر خلاف نص صریح قانون از انتشار نشریه محرومند. سایت‌های اینترنتی خبری و سیاسی منتقد بدون وجود قانون در سطح وسیع فیلتر می‌شوند.

- به جای تجربه و سابقه و صلاحیت‌های تخصصی و علمی، سابقه فعالیت انتخاباتی افراد به نفع رقیب یا کاندیدای مطلوب، اصلی ترین ملاک برای عزل و نصب ها و سپردن مسئولیت‌هاست. هنوز پس از گذشت سه سال بسیاری از افراد در ادارات دولتی به جرم داشتن گرایش‌های سیاسی مغایر با دولت، برخلاف قانون از داشتن پست و یا هرگونه مسئولیت و حتی داشتن محلی برای استقرار محرومند.

- منتقدان جریان حاکم به رغم دارا بودن صلاحیت‌های علمی و اخلاقی، بر خلاف قانون از ادامه تحصیل در دوره تحصیلات تکمیلی محروم می‌شوند.

- در حالی که طبق قانون حق انتخاب شدن و انتخاب کردن از حقوق اساسی شهروندان به شمار می‌آید و سلب این حق از افراد تنها با رأی محاکم صالحه و براساس مستندات قانونی مصرح در قانون انتخابات مجاز می‌باشد و مسئولان و برگزارکنندگان انتخابات ملزم به ارائه دلایل قانونی رد صلاحیت به افراد هستند، مراجع اجرایی و نظارتی بدون کمترین نگرانی از پاسخگویی و بدون هرگونه مستند قانونی، بسیاری از شهروندان را از این حق مسلم محروم می‌کنند.

فهرست قانون شکنی و نقض حقوق قانونی شهروندان حاکمان فعلی نیازمند مجالی موسع‌تر و فرصتی مبسوط‌تر از این‌هاست. اما بهتر است به جای بیان موارد بیشتری از این فهرست طولانی به نتیجه تأسفبار نقض و تحقیر حاکمیت قانون و فقدان نظارت مؤثر بر عملکرد حاکمان کنونی اشاره شود. درحالی که جریان حاکم پیش از تسلط بر کلیه شئون کشور می‌کوشید با شعار مبارزه با فساد، اصلاحات را از مسیر اصلی خود که درنهایت با شفاف سازی عرصه قدرت به تضعیف باندهای پنهان قدرت و ثروت می‌انجامید، منحرف کند و به رغم این که از زمان شکل‌گیری حاکمیت یکدست تا کنون شعار مبارزه با فساد اصلی‌ترین شعار ایشان به شمار می‌رود و در حالی که تمامی تربیون‌های تبلیغات رسمی و در اختیار از مبارزه پیگیر علیه فساد سخن می‌گویند، تضعیف نهادهای نظارت و کنترل عمومی و تسلط کامل بر نهادهای نظارت رسمی و درون سیستمی و در نتیجه رشد و گسترش روابط بانندی و غیر شفاف در سطح قدرت، موجب گشته است طی سه سال گذشته ایران با چند پله سقوط در جمع کشورهای گرفتار بیشترین میزان فساد اداری و اقتصادی قرار گیرد.

۳- حاکمیت یکدست و مدیریت جامعه:

روند حذف و کنار گذاشتن افراد که طی سه سال گذشته بدون اغماض و تا سطح کارشناسی در ادارات پیش رفته است، کشور را از مدیران کاردان و مجرب که با صرف هزینه‌های هنگفت طی سی سال گذشته تربیت شده‌اند، عملاً محروم ساخته و روند انباشت و انتقال تجربه را در تمامی سطوح و بخش‌های اداره نظام کاملاً مختل کرده است.

انحلال سازمان مدیریت و برنامه ریزی به عنوان مرکزنیاز سنجی بخش‌های مختلف، تنظیم سندهای چشم‌انداز، برنامه‌های پنج ساله و برنامه‌ها بودجه‌های سالانه و نظارت و کنترل بر اجرای برنامه‌ها و مصرف بودجه‌ها در تمامی بخش‌های نظام، عملاً امکان برنامه ریزی تخصصی مبتنی بر درکی جامع از نیازهای کشور و تخصیص بهینه منابع و نظارت بر توزیع و صرف امکانات را از بین برده و نظام را در سطح تصمیم‌گیری و اداره کشور از متخصص‌ترین و ارزشمندترین نیروهای کارشناسی که با صرف سالها وقت و هزینه تربیت شده‌اند، محروم ساخته است.

بی‌اعتنایی به بدنه کارشناسی نظام، به کارگیری افراد بی‌تجربه و فاقد صلاحیت‌های علمی و تخصصی لازم در سطح مدیریت عالی و میانی و اتخاذ تصمیمات خلق الساعه و فاقد عقبه کارشناسی، بارزترین مؤلفه‌های مدیریت کنونی به شمار می‌رود. فاصله گرفتن نظام تصمیم‌گیری از نظام کارشناسی در تمامی حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و حوزه سیاست داخلی و خارجی عملاً به تعطیلی مغز کارشناسی نظام و تضعیف شدید عقلانیت اجرایی و مدیریتی کشور انجامیده است. بی‌تردید این تغییرات که بر آن نامی جز انهدام ساختار مدیریت کشور نمی‌توان نهاد، آثار زیانبار و پر هزینه‌ای برای کشور در تمامی سطوح به ارمغان آورده است که هریک از آنها برای اثبات بی‌کفایتی مدیریت کنونی و به عبارت بهتر بی‌کفایتی روسای دفاتر در اداره کشور کافی است. این آثار و نتایج البته بیش از هرکس برای حاکمان کنونی آشکار و ملموس است. از این رو راه چاره را در تغییر تعاریف پایه و استانداردهای آماری از جمله تغییر تعریف بیکاری، تغییر فرمول محاسبه نرخ تورم، تغییر تعریف خط فقر و... دیده اند تا مقایسه با وضعیت گذشته و درک فاجعه در حال وقوع برای افکار عمومی ممکن نباشد. این درحالی است که آمار و ارقام حتی براساس میانی و تعاریف دستکاری شده نیز بسیار ناامید کننده و اسف بار است. این امر را از تناقض‌های آشکار آماری مندرج در گزارش‌های بخش‌های مختلف حکومتی به روشنی می‌توان دریافت. پس از یک دوره اعمال سیاست‌های مردم‌انگیزانه به منظور جلب رضایت و رأی مردم و به قیمت وارد آمدن ضربات سنگین به تولید ملی، امروز ناکامی و نا توانی در تحقق وعده‌ها و شعارها از یک سو و نتایج زیانبار ناشی از تصمیمات غلط و سیاست‌های مذکور از سویی دیگر، علاوه بر حوزه‌های مختلف نظام و جامعه، حاکمیت را نیز در درون خود با بحران مواجه ساخته است. تنوع و تکثر نیم‌بندی که روزی به دلیل حذف اصلاح طلبان از قدرت و با انگیزه تظاهر به وجود رقابت و دموکراسی تأیید و حتی تبلیغ می‌شد، امروز با رخ نمودن آثار و نتایج سیاست‌های غلط، به عاملی بحران‌زا برای حاکمیت فعلی تبدیل شده که به رغم توصیه‌ها و اوامر و اندازها، قابل کنترل و مهار نیست. با بروز تدریجی نتایج زیانبار سیاست‌ها و عملکردها در حوزه‌های مختلف اکنون شاهد تشدید اختلاف و تنش میان اقتدارگرایان حاکم و متحدان و مؤتلفان ایشان هستیم. به گونه‌ای که اختلافات و تفرقه و جنگ قدرت در درون حاکمیت و نیز وضعیت راکد و پلاتکلیف امور، ناشی از شایعات تغییر مدیران بلندپایه در بخش‌های مختلف اجرایی را باید به فهرست عوامل و نشانه‌های بی‌کفایتی مدیریت در اداره کشور افزود. متهم کردن یکدیگر و سلب مسئولیت از خود در قبال وضعیت نامساعد موجود که به رغم پنهان‌کاری و تکذیب‌های رسمی و علنی و همراهی شدید دستگاه تبلیغات رسمی، به سطح افکار عمومی کشیده شده است، تبادل اتهام میان مجلس و دولت، برکناری بیش از ۹ وزیر و مسنول بلندپایه کابینه طی سه سال گذشته، شایعات مکرر تغییر مدیران بلندپایه و تکذیب و تأییدهای شتابزده و خلاف واقع اما رسمی در قبال آن، همگی از شکست طرح اداره کشور توسط روسای دفاتر حکایت دارد. طرحی که از پیش روشن بود که در صورت اجرا امکان استفاده از افراد با کفایت و دارای اندیشه و شخصیت مستقل در آن منفی است و ناکارآمدی و ضعف و بروز مشکلات و بحران‌های ناشی از عدم تحقق اهداف و وعده‌ها، درگیری و اختلاف و تلاش برای تیرنه خود و موج اتهامات متقابل را در پی خواهد داشت. به این ترتیب حاکمیت یکدستی که برای تحقق آن هزینه‌های سنگین سیاسی بر کشور تحمیل گردید و در آغاز به عنوان نقطه‌ای مثبت و عامل افزایش کارآمدی در اداره امور کشور تبلیغ می‌شد، نهایتاً نتوانست گره از کار اقتدارگرایان در اداره کشور بگشاید و از این رو برای حفظ موقعیت و قدرت خود همچنان که در انتخابات مجلس هشتم شاهد بودیم، ناگزیر به ترک حفظ ظاهر و اعمال شیوه‌های اقتدارگرایانه تر و غیردموکراتیک‌تر شده‌اند.

۴- انتخابات:

انتخابات آزاد به عنوان معیار و در عین حال ضامن مردمسالاری مهمترین دستاورد انقلاب اسلامی و مصداق شعار آزادی و جمهوریت انقلاب به شمار می‌آید. انتخابات از این نظر محک روشن و بی‌ابهامی در ارزیابی تداوم آرمان‌های اصیل انقلاب در عرصه مردمسالاری و آزادی‌های سیاسی به شمار می‌رود. از این رو اصلاح طلبان و سایر طرفداران انقلاب و نظام و منتقد به وضع موجود همواره بیش از هر مقوله دیگری نسبت به انتخابات و تحولات موجود در جهت استحاله آن حساسیت نشان می‌دهند. همین خصوصیت و حساسیت‌ها انتخابات را به اصلی‌ترین محور منازعه بر سر بقا یا عدم بقای دموکراسی و وجه جمهوریت نظام تبدیل کرده است. با توجه به این ملاک روشن روند محدودیت‌های فزاینده در انتخابات پس از رحلت امام، نظیر تفسیر نظارت بر انتخابات به نظارت استصوابی و تعمیم آن به کلیه سطوح انتخابات را می‌توان بیانگر تضعیف تدریجی مردمسالاری و تقویت گرایش‌های استبدادی در حاکمیت دانست.

در این میان انتخابات مجلس هشتم محک مناسبی برای ارزیابی و قضاوت در باره تعهد حاکمان کنونی در به رسمیت شناختن حقوق اساسی ملت و احترام به آزادی‌های قانونی و مشروع شهروندان است. با کمال تأسف باید گفت روند انهدام اساس جمهوریت نظام که از انتخابات دوره هفتم مجلس با برگزاری انتخاباتی نمایشی و به قصد شکل دادن به مجلسی فرمایشی آغاز شد و با مداخله احزاب پادگانی در انتخابات دور نهم ریاست جمهوری ادامه یافت، امروز با شدت بیشتری تعقیب شده و نهاد انتخابات و به تبع آن وجه جمهوریت و دموکراسی نظام را تا آستانه استحاله کامل پیش برده است.

برخلاف گذشته که تفاوت نگرش‌ها و دیدگاه‌ها میان بخش اجرایی و نظارت تا حدودی می‌توانست ضامن سلامت انتخابات و آرای شهروندان باشد، در انتخابات مجلس هشتم، با تشکیل هیئت‌های اجرایی منتخب مدیریت امنیتی - نظامی وزارت کشور همسو با مراجع نظارتی اما با دیدگاهی افراطی‌تر و غیرمسئولانه‌تر نسبت به حقوق شهروندان، چنین تضمینی از میان رفت و هیئت‌های مذکور در نقض حقوق انتخاباتی شهروندان و رد صلاحیت‌های غیر قانونی گوی سبقت را از مراجع نظارتی ربودند.

همچنین اگر در دوره‌های انتخاباتی گذشته همواره دخالت عوامل و انگیزه‌های سیاسی در رد صلاحیت افراد تکذیب می‌شد، در انتخابات مجلس هشتم برای اولین بار در تاریخ انتخابات پس انقلاب رد صلاحیت کاندیداها به دلایل سیاسی و نه قانونی مورد تأیید هیئت‌های نظارتی از جمله شورای نگهبان قرار گرفت و تأیید صلاحیت بسیاری از داوطلبان به نوشتن توبه نامه و اعلام پشیمانی و برانست از عملکرد گذشته مشروط شد. این‌ها تنها رخدادهایی نبودند که در انتخابات مجلس هشتم برای اولین بار رخ نمودند، فهرست اولین‌ها در این انتخابات فهرستی طولانی و به غایت تأسف انگیز است. رد صلاحیت کاندیداها بر اساس احتمال موفقیت آنها در رقابت انتخاباتی و در نتیجه تأیید صلاحیت برخی به شرط کاندیدا شدن در یک حوزه انتخابیه دیگر و یا عدم کاندیدا توری در حوزه انتخاباتی معین، عدم پذیرش نمایندگان نامزدهای گروه‌های سیاسی منتقد در شعب اخذ رأی و طراحی سازمانیافته برای منتفی ساختن نظارت مذکور بر جریان رأی گیری و شمارش آراء، انجام شمارش آراء به دور از هرگونه نظارت، اعلام نتایج آمار و ارقام غلط و متناقض و تغییر نتایج اعلام شده، عدم اعلام آراء انتخابات تهران به تفکیک شعب اخذ رأی و ... بخشی دیگر از این فهرست طولانی و بدیع است که انتخابات مجلس هشتم را به بحث انگیزترین و ناسالم‌ترین انتخابات تاریخ جمهوری اسلامی و نماد عدم اعتقاد و پایبندی و التزام حاکمیت کنونی را به عهد و میثاق خود با ملت، شعارهای اصیل انقلاب اسلامی و تأکیدهای مکرر امام مبنی بر «میزان بودن رأی ملت»، تبدیل کرد.

به جرأت می‌توان گفت که در دوران پس از انقلاب هیچگاه انتخابات چنین استحالته نشده و تهی از محتوا نبوده است. امروز بر دخالت‌های سازمانیافته در انتخابات از نحوه و جهت‌گیری رد و تأیید صلاحیت‌ها که آشکارا با توجه به نتایج انتخابات صورت می‌پذیرد و چینش و ترکیب کاندیداها در حوزه‌های مختلف تا ترکیب عناصر حاضر و ناظر در شعب اخذ رأی و نحوه و شیوه شمارش آراء و اعلام آن هیچ نامی جز مهندسی انتخابات نمی‌توان نهاد. از این رو امروز بیش از هرچیز نه اهداف حد اکثری و حتی متوسط بلکه جلوگیری از نهادینه شدن این روند بدعت آلود و جلوگیری از هدم اساس جمهوریت به مبرم‌ترین مطالبه و هدف اصلاح طلبان تبدیل شده است.

ب- حوزه اجتماعی و فرهنگی:

۱- مقدمه:

میزان توفیق حاکمیت یکدست در تحقق شعارها و عمل به وعده‌ها در حوزه فرهنگ و اجتماع با آن چه که در حوزه‌های دیگر رخ داده است، تفاوت چندانی ندارد.

همان‌گونه که در قطعنامه کنگره دهم پیش‌بینی کردیم، شعار و وعده آسان‌گیری نسبت به آزادی‌های اجتماعی اقشار مختلف به ویژه جوانان امروز جای خود را به سخت‌گیری‌های سازمانیافته و اقدامات رعب انگیز در این حوزه داده است.

اكتفا به اقدامات شعاری و مردم انگیز و سطحی در حوزه فرهنگ و اجتماع و غفلت و بی‌توجهی به سرمایه‌گذاری و اقدامات زیربنایی و اصولی موجب تشدید معضلات و گسترش ناهنجاری‌ها در این حوزه شده است. با تشدید و تداوم سیاست‌های سخت‌گیرانه و سانسور در حوزه نشر، اجازه نشر بسیاری از آثاری که بارها به چاپ رسیده‌اند، لغو شده است. انبوهی از آثار جدید مشمول سانسور قرار گرفته و انتشار آنها ممنوع اعلام شده است. در حوزه فیلم و سینما اعمال محدودیت‌های سخت‌گیرانه و غیرقانونی، اختصاص حمایت‌های بی‌ضابطه به افراد خاص و تولیدات سینمایی فاقد ارزش هنری و سانسور و مخالفت با نمایش فیلم‌های متعدد، برای اولین بار اعتراض گسترده و جمعی کارگردان‌ها و دست‌اندرکاران سینما را برانگیخته است. اظهار نظر وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی مبنی بر این که در صورت رعایت دقیق ضوابط مطلوب حاکمیت در بخش سینما، سینمای کشور تعطیل می‌شد، خود به روشنی از فضای تنگ و غیر قابل تحمل حاکم بر حوزه فرهنگ و هنر کشور حکایت دارد.

افزایش آمار ناهنجاری‌ها و بزه‌های اجتماعی، افزایش آمار طلاق، گسترش اعتیاد به مواد مخدر مرگبار جدید و به موازات آن فاصله گرفتن از استانداردهای جهانی در مقولات مختلف اجتماعی و فرهنگی از جمله سهم دولت در سرانه درمان و سلامت، تیراژ مطبوعات و کتاب و سرانه مطالعه و سطح تولیدات فرهنگی و هنری و ... خطوط کلی وضعیت حوزه فرهنگ و اجتماع را ترسیم می‌کند.

۲- دین اخلاق و معنویت:

در ازای وضعیت نابسامان و نگران‌کننده فرهنگی و رشد بزه‌های اجتماعی و در شرایطی که میزان رواداری فرهنگی و استانداردهای پوشش تا سطح نوع پوشش پوتین زنان تنزل کرده است، تحجر و قشری‌گری با رویکردهای افراطی فرقه‌ای با نام دین و معنویت تبلیغ و ترویج می‌شود. اظهارات کذب، ادعاهای سخیف مبنی بر برخورداری مدیریت کشور از تأیید امام زمان (ع)، وعده‌ها و تعهدات کذب و خلاف به جامعه، نقض و تکذیب آشکار وعده‌ها، هتک حیثیت افراد و متوجه کردن اتهامات دزدی و خیانت و وابستگی به بیگانه از تریبون‌های رسمی علیه مخالفان و منتقدان، آنهم از سوی حاکمیتی که وجه تمایز خود را از دولت‌های پیشین در «انقلابی و اسلامی بودن»؟! تعریف کرده است، ضمن تضعیف باورهای اسلامی و ارزش‌های انقلابی، بر وجه اخلاقی نظام جمهوری اسلامی آسیب‌های جدی وارد ساخته است. رویکرد ابزاری و منفعت‌طلبانه به دین و قراردادن دین در خدمت منافع و حفظ قدرت، ضربات مهلک و جبران‌ناپذیری بر باورهای دینی جامعه وارد ساخته است. مقایسه‌ای سطحی و گذرا میان ارزش‌ها و آرمان‌های دینی و اخلاقی که تحقق آن در صدر شعارهای انقلاب قرار داشت،

با آنچه که امروز از موضع دفاع از انقلاب و اسلام و به نام دین و معنویت و اخلاق تبلیغ و ترویج می‌شود، بیانگر انحرافی عظیم از مسیر انقلاب و اندیشه‌های بنیانگذار آن است.

اصول و مبانی اندیشه دینی و سیاسی امام خمینی (س) یکی از شاخص‌های مهم در ارزیابی روندهای جاری و میزان انطباق یا عدم انطباق آن با مسیر انقلاب اسلامی است. حاکمیت کنونی امروز هویت خود را با تظاهر به التزام به ارزش‌های انقلاب و پیروی از اندیشه‌های امام تعریف می‌کند. مدعی این حاکمیت انحراف دولت‌های گذشته از مسیر انقلاب و تعالیم امام و شعارش احیای ارزش‌های انقلاب و آرمان‌های امام است. آنان به ویژه در دوران حاکمیت خود با تظاهر به حمایت و دفاع انحصاری از اندیشه‌های امام کوشیده‌اند افکار و اندیشه‌های امام (س) را تحریف و به نفع خود صادره کنند. وحشت و هراس این گروه از آگاهی نیروهای اجتماعی وفادار به انقلاب نسبت به تعارض دیدگاه‌ها و مواضع ایشان با مبانی و اصول اندیشه امام موجب شده است در قبال تشریح و بیان صادقانه اندیشه‌ها و دیدگاه‌های امام مواضع تند و خصمانه‌ای اتخاذ کنند و از هیچ اقدامی از جمله حمله و فحاشی و تخریب علیه یاران دیرین و نزدیک و حتی هتک بیت ایشان دریغ نورزیدند. طی یکسال گذشته بدون استثناء هرگاه یکی از یاران امام با اعتراض به روند موجود سعی در تبیین آرای وی و آشکار ساختن انحراف روندهای جاری از دیدگاه‌های ایشان را داشته‌اند، مورد شدیدترین حملات و تبلیغات تخریبی قرار گرفته‌است. تحریف اندیشه‌ها و دیدگاه‌های امام و تشویه چهره ایشان چنان سوداگرانه و بی محابا شدت یافت که به اعتراض و شکوه منتهی به فوت یاد دیرین امام، آیه الله توسلی انجامید.

۳- حقوق و آزادی‌های مدنی:

نهادهای مدنی تحت فشار نگاه امنیتی - اطلاعاتی سخت‌ترین دوران فعالیت خود را تجربه می‌کنند و با تضییقات روزافزون و خطر انحلال و یا تعطیلی مواجهند. نهادهای مدنی از نظر حاکمیت کنونی نه سازوکاری برای تعاملی مثبت و دوسویه با اقشار مختلف جامعه باهدف مشارکت جامعه در مسئولیت و قدرت و متقابلاً استفاده از ظرفیت‌های اجتماعی برای کاهش مشکلات و حل و فصل معضلات، بلکه محملی برای اجرای اراده بیگانه و تحرکات براندازانه تلقی و یا حداقل تبلیغ می‌شود. تحت تأثیر نگاه مبتنی بر سوء ظن و توهم توطئه و براندازی، برخوردهای فردی و پراکنده با نهادهای مدنی جای خود را به برخوردهای سازمانیافته و هدفمند برای تضعیف و انحلال آن‌ها و جایگزینی نهادهایی وابسته و عمدتاً شبه نظامی تحت عنوان نهادهای مدنی داده است. اقدام غیر قانونی وزارت کار در قرار دادن انجمن صنفی روزنامه نگاران کشور در وضعیت انحلال جدیدترین رخداد در این زمینه است.

نهادهای و انجمن‌های اسلامی دانشجویی امروز در فعالیتهای خود از سوی مدیریت دانشگاه با انواع محدودیت‌های شبه قانونی و غیر قانونی مواجه هستند. درحالی که نهادهای دانشجویی فرمایشی از آزادی کامل و امکانات رانته گسترده برخوردارند، تقریباً امکان انجام هر فعالیتی در دانشگاه از انجمن‌های اسلامی دانشجویی سلب شده است. طی یکی دو سال اخیر موج انحلال و تعطیل فعالیت انجمن‌های مذکور تمامی دانشگاه‌های کشور را فراگرفته است. جریان حاکم به انحلال و تعطیل انجمن‌های اسلامی بسنده نکرده و در حرکتی جدید طرح استحاله سازمانیافته انجمن‌های مذکور و تسلط نیروهای شبه نظامی را بر آن‌ها آغاز کرده است. مجازات دستگیری و حبس و محرومیت موقت و دائمی فعالان دانشجویی از ادامه تحصیلات تکمیلی امروز به رخدادی عادی و متعارف تبدیل شده است. اگر روزی پدیده دانشجویان ستاره دار امری غیر معمول تلقی می‌شد، امروز امکان ادامه تحصیل فعالان دانشجویی منتقد در دوره‌های تحصیلات تکمیلی به یک استثناء و امری نامتعارف تبدیل شده است. درهمان حال که دانشجویان به جرم آزادی‌خواهی از سوی تنورسین‌های تفکر استبدادی به طرفداری از بی‌بند و باری اخلاقی متهم می‌شوند، موارد متعددی از فساد اخلاقی و هتک حریم اخلاقی دانشگاه در سطح مسئولان دانشگاهی به عنوان یک پدیده بی‌سابقه در تاریخ دانشگاه رخ نموده است و برخورد اعتراضی دانشجویان با این پدیده مانند آنچه که در دانشگاه زنجان اتفاق افتاد، با انواع اتهامات و احضار و تهدید ایشان به پیگرد قانونی به جرم «اقدامات مغایر با اخلاق» پاسخ داده می‌شود!؟

برخوردهای انحصار طلبانه و مطلق گرایانه اراده فائقه و قدرت حاکم در سطح دانشگاه‌ها به ایجاد تضییقات مختلف علیه نهادهای دانشجویی و تهدید فعالان دانشجویی محدود نشده است. نقض استقلال دانشگاه‌ها و تحمیل مدیران فاقد صلاحیت‌های علمی لازم، تصفیه و بازنشسته کردن استادان با سابقه و چهره‌های علمی برجسته، متمرکز کردن سیستم جلب اعضای هیئت علمی و سلب اختیار دانشگاه‌ها در این زمینه و تحمیل افراد فاقد صلاحیت علمی که تحصیلات تکمیلی خود را عموماً با استفاده از انواع رانت‌ها به پایان رسانده‌اند به عنوان اعضای هیئت علمی و متقابلاً ممانعت از طی مراحل نهایی استخدام اعضای هیئت علمی منتقد حاکمیت که با سال‌ها تدریس و تحقیق در دانشگاه صلاحیت علمی خود را به اثبات رسانده‌اند، روندی جاری در سطح مسئولیت‌های اداری و آموزشی دانشگاه‌های کشور است. روندی که در صورت تداوم به تنزل سطح علمی دانشگاه‌های کشور به ویژه در سطوح تحصیلات عالی خواهد انجامید و سطح نازل علمی دانشگاه‌های داخلی را به عوامل سیاسی و اجتماعی پدیده مهاجرت و فرار مغزها می‌افزاید.

نهادهای صنفی کارگری از نظر آزادی در طرح مطالبات و استیفای حقوق خود وضعیتی به مراتب نامطلوب‌تر دارند. درحالی که تورم و گرانی و ورشکستگی بسیاری از مؤسسات تولیدی ناشی از رویکردها، سیاست‌ها و تصمیمات غلط اقتصادی، به کاهش قدرت خرید و در موارد متعدد به ماهها قطع حقوق کارگران انجامیده است، اعتراضات کارگری در مناطق مختلف کشور با شدیدترین برخوردها، از جمله اخراج، بازداشت و حبس مواجه هستند و رسانه‌های خبری از انعکاس آنها اکیداً منع شده‌اند.

۴- اقوام و مذاهب:

در دوره اصلاحات تضعیف حرکت‌های واگرایانه و تقویت گرایش‌های جذب به مرکز از طریق مشارکت هرچه بیشتر قومیت‌ها در ساختار قدرت سیاسی و اداری کشور در دستور کار قرار داشت. پس از یکدوره تجربه موفق سیاست مذکور در قبال اقوام و مذاهب کشور که طی آن با تبدیل نگاه امنیتی - نظامی به نگاه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در اداره مناطق قومی، مطالبات اقوام و مذاهب کشور به تدریج به اشکال و صور مدنی و مسالمت جویانه سوق پیدا کرد و گفت‌وگوهای واگرایانه و خشونت طلب جای خود را به گفت‌وگوهای مشارکت جویانه سپرد، امروز پس از گذشت سه سال از حاکمیت اقتدارگرایان و تقویت رویکردهای نظامی - امنیتی شاهد شکل‌گیری وضعیت نابسامان و وقوع خشونت‌های کم سابقه در مناطق قومی هستیم. بطوری‌که گسترش عملیات تروریستی و گروگان‌گیری علیه نیروهای نظامی و شهروندان عادی و در نتیجه گسترش ناامنی اکنون بسیاری از مناطق غرب و جنوب شرق کشور را فراگرفته است. اگرچه نمی‌توان نقش عامل خارجی را در حمایت از حرکت‌های خشن و مسلحانه نادیده گرفت، اما باید توجه داشت که این عوامل در گذشته نیز وجود داشته‌اند، اما برخورد مدیرانه و سیاست‌های قومی و مذهبی صحیح و تقویت موضع نخبگان و فرهیختگان دینی و سیاسی معتدل قومی و مذهبی هرگونه بهانه و زمینه‌ای را برای نقش‌آفرینی عوامل مذکور از بین می‌برد. امروز مدیریت قومی با محور کردن رویکردهای امنیتی اطلاعاتی و جهت‌گیری فرقه‌گرایانه به همکاری فرهیختگان و نخبگان قومی معتدل و معتقد به نظام نیازی نمی‌بیند و حتی برای راندن آنها به حاشیه از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کند. نمونه این رویکرد و جهت‌گیری را می‌توان در اساسنامه شورای دولتی برنامه‌ریزی مدارس علوم دینی اهل سنت کشور مشاهده کرد. به موجب این اساسنامه که در اواخر سال گذشته ابلاغ شد، از مجموع یازده عضو شورای برنامه‌ریزی مدارس اهل سنت تنها سه عضو اهل سنت حضور دارند که به انتخاب شورای نمایندگان ولی فقیه در امور اهل سنت و ترجیحاً از میان نمایندگان اهل سنت در مجلس خبرگان رهبری انتخاب می‌شوند و سایر اعضا را شخصیت‌های حقوقی و حقیقی شیعی تشکیل می‌دهند. به این ترتیب به موازات بحرانی‌تر شدن روابط خارجی که علانم و نشانه‌های آن را در اولتیماتوم‌ها و هشدارها و تهدیدهای متقابل، به روشنی می‌توان مشاهده کرد، نگاه فرقه‌گرایانه و تمرکزگرایانه حاکمیت موجود نسبت به مسائل قومی و مذهبی، وحدت و انسجام ملی را سخت آسیب‌پذیر ساخته است.

ج- حوزه اقتصاد:

۱- مقدمه:

افزایش بی سابقه و شگفت آور قیمت نفت در آستانه تغییر دولت اصلاحات و روی کار آمدن حاکمیت کنونی از يك سو، وعده ها و شعارهاي اقتصادي حاکمان جانشین دولت اصلاحات از سویی و بالاخره سیاست خارجی مقابله جویانه و "تهاجمی"، که سبب بر هم ریختن مناسبات اقتصادی ایران و جهان و تحریم های گسترده اقتصادی علیه کشورمان شد، از سوي دیگر، اقتصاد کشور را با وضعیت جدید و در عین حال حساس و نگران کننده مواجه ساخته است.

سازمان يك سال پس از روی کار آمدن حاکمان کنونی در قطعنامه پایانی کنگره دهم به تفصیل "خاستگاه اجتماعی - اقتصادی"، "جهت گیری اقتصادی"، "نگرش اقتصادی" و بالاخره "خط مشی های اقتصادی" حاکمان نوپا را مورد بررسی قرار داد و نسبت به "پیامدهای سیاست های اقتصادی" جدید هشدار داد.

در قطعنامه مزبور تصریح کردیم حاکمان کنونی «طبقه‌ای جدید»، جریانی نوپا با خاستگاه اجتماعی- اقتصادی متفاوت با راست سنتی و متکی به " قدرت فائقه" با جهت گیری اقتصادی «پوپولیستی و شدیداً رانتي - نفتی» هستند. "نگرش اقتصادی حاکمان جدید"، نگرش غیر کارشناسانه و مبتنی بر " تصمیم گیری های شخصی و آمرانه" و سپس "ارایه به بدنه کارشناسی به منظور تأیید و توجیه آنها" ارزیابی شد.

در قطعنامه مذکور خط مشی های مالی، پولی و تجاری و بخش های اشتغال و نیروی انسانی آقای احمدی نژاد به شدت مورد انتقاد قرار گرفت و نسبت " به حضور تعیین کننده نظامیان در صحنه اقتصاد، انذارهاي جدي به شرح زیر، داده شد:

" نتیجه پیوند سود و اسلحه و سیاست، علاوه بر بسته شدن فضای کشور و حاکمیت استبداد و اختناق، تخریب اقتصاد کشور را نیز به همراه خواهد داشت".

همچنین در باره "پیامدهای سیاست های اقتصادی جاری" هشدار دادیم:

" آثار و نتایج مخرب نگاه آمرانه و پوپولیستی حاکم و سیاست های ناشی از آن در عرصه های داخلی و خارجی، اگر چه در کوتاه مدت به علت درآمد بی سابقه نفتی و به قیمت توقف اجرای طرح های بزرگ تولیدی و زیربنایی چندان ملموس نیست، اما در میان مدت نه تنها اتلاف ثروت ملی و از دست رفتن فرصت مغتنم ناشی از افزایش قیمت جهانی نفت در هر سرمایه گذاری تولیدی و تقویت زیرساخت های اقتصادی کشور، بلکه وابستگی شدید و بی سابقه به نفت و مشکل ساختاری و غیرقابل حل این وابستگی را در پی خواهد داشت".

در فصل " برنامه ها و مواضع راهبردی سازمان" قطعنامه مذکور، در زمینه مسایل اقتصادی بر موارد زیر تأکید شد:

- به کارگیری درآمد ارزی بی سابقه کشور صرفاً برای "سرمایه گذاری های بزرگ زیربنایی و تولیدی" و اصلاح برنامه ۵ ساله چهارم در این جهت.

- " جلب و حمایت سرمایه های خارجی و هدایت سرمایه های خصوصی به سوی سرمایه گذاری های مفید و مولد"، از طریق " تنش زدایی در عرصه روابط خارجی... و اتخاذ سیاست های کارشناسانه و با ثبات اقتصادی در داخل کشور".
- توقف " اعمال روش های غیر علمی و تصمیمات غیر کارشناسانه" در عرصه اقتصاد.
- توقف " سیاست واردات بی رویه کالاهای مصرفی".
- توقف " دخالت قوای مسلح در فعالیت های اقتصادی".
- تداوم " پرداخت یارانه به کالاهای اساسی و مورد نیاز اقشار محروم... تا به ثمر رسیدن نتایج رشد اقتصادی جهشی و پایدار و رفع بیکاری و فقر".
- توقف " به کارگیری مدیران بی تجربه و فاقد دانش [و] تغییر دایمی مدیران...".

در عین حال تأکید کردیم:

"به رغم این توصیه های مشفقانه و نیز اندازها و پیشنهادهای مشابه از سوی متخصصان و اقتصاددانان کشور، حاکمان جدید طی سال گذشته (۸۶-۸۵)، همچنان بر رویکردها و روش های اقتصادی غیر کارشناسانه و شعاری خود پا می فشردند و حداقل باید دو سال می گذشت تا همگان دریابند که در واری شعارها و وعده های داده شده، طیف گسترده ای از انگیزه های مردم انگیزی تا مردم فریبی، نقش محوری را بازی کرده است. متأسفانه باید گفت آنچه اینک در حال نمایان شدن است تنها بخشی از پیامدهای رفتارها و خط مشی اقتصادی حاکمان کنونی است...".

تداوم راهبردها و سیاست های ناصواب در فاصله کنگره های دهم و یازدهم، ما را بر آن داشت که نقدهای کنگره دهم را در کنگره یازدهم مجدداً تکرار و آنچه امروز با وضوح بیشتری در اقتصاد کشور بروز کرده، پیش بینی کنیم و ارایه هر نوع راهکار جدید را بی ثمر بدانیم.

امروز به علت اصرار حاکمان جدید بر ادامه سیاست های غیر کارشناسانه و مردم انگیز علاوه بر پیچیده تر شدن مشکلات گذشته شاهد پیدایش معضلات و مشکلات جدیدی هستیم که ذیلاً طرح آنها را ضروری می دانیم.

۲- تصویری از وضع موجود:

برای آن که تصویری از وضعیت اقتصادی سیاسی کنونی کشور ارائه کنیم بحث را در زمینه مهم ترین وقایعی که در فاصله میان کنگره های یازدهم و دوازدهم (پایان تیرماه ۸۶ تا پایان تیرماه ۸۷) در عرصه اقتصادی اتفاق افتاده است، سامان می دهیم. مقدماً یادآوری یک نکته ضروری است. همان طور که در مقدمه آمد شیوه خط مشی گذاری اقتصادی حاکمان کنونی از قواعدی پیروی می کند که به هیچ وجه تضمین کننده «توسعه توأم با عدالت» در کشور نیست. این واقعیت را می توان از خلال تحلیل رخدادهای اقتصادی و خط مشی های اتخاذ شده از سال ۸۴ تاکنون در چگونگی تنظیم، تدوین و اجرای بودجه ها، تخصیص منابع، هزینه کرد منابع سرشار نفتی کشور، نمایش های توزیع درآمد نفت در سفرهای استانی، عدم تعادل حاد در منابع و مصارف بودجه، اتکای بیش از پیش بودجه به نفت، محدود کردن فضای کسب و کار، افزایش واردات بی رویه و به زیان تولید ملی و اشتغال کشور و بالاخره اکنون جهت بهره گیری سیاسی؛ ارائه به اصطلاح " طرح تحول بزرگ اقتصادی"، لازم می دانیم به چند جنبه از بسیاری از جنبه های نابسامانی هایی که این دولت در ساختار اقتصادی و اجتماعی کشور ایجاد کرده، اشاره بی داشته باشیم.

رخدادهای جدید را ذیل چند عنوان زیر مورد بررسی قرار می دهیم:

۲-۱- ارائه " طرح" حذف یارانه ها و نقدی کردن کمک ها:

طرح حذف یارانه ها در واقع شاه بیت طرح تحول بزرگ اقتصادی دولت نهم است که ذیلاً به بررسی آن می پردازیم. واقعیت آن است که جامعه و کارشناسان و متخصصان اقتصادی کشور از جزئیات و تفصیل آنچه که " طرح" حذف یارانه ها و... نامیده شده، بی اطلاعند بطوری که تنها می توان آن را در حد پیشنهاد «پرداخت نقدی و مستقیم یارانه ها به مردم» که توسط آقای احمدی نژاد در یک مصاحبه تلویزیونی مطرح شده است مورد تحلیل قرار داد. از این رو مهم ترین پرسشی که باید در مورد این طرح یا پیشنهاد مطرح کرد، پرسش از «انگیزه» ارائه آن در این مقطع زمانی است. برای آگاهی از انگیزه و هدف اصلی نهفته در واری این طرح ابتدا لازم است به بررسی گزینه های محتمل در این زمینه بپردازیم:

۲-۱-۱- کمبود منابع:

تجربه جهانی نشان می دهد که گاه دولت ها به دلیل فقدان منابع مالی کافی برای تامین هزینه یارانه ها جهت حذف آنها برنامه ریزی می کنند. در این شرایط دولت ها با نقدی کردن کمک های خویش و با محدود کردن دایره کمک گیرندگان بار مالی خود را کاهش داده و کسری بودجه خود را جبران می کنند.

اما این نکته نمی تواند انگیزه دولت کنونی در ارائه طرح مذکور باشد زیرا اولاً؛ مطابق این طرح یا پیشنهاد ظاهراً بنا بر توزیع تمام یارانه ها بین «گروه های هدف» می باشد و از این بابت صرفه جویی حاصل نخواهد شد.

ثانياً؛ با توجه به افزایش جهش وار و بی‌سابقه درآمدهای نفتی از سال ۸۴ از يك سو و گشاده‌دستی و بی‌انضباطی مالی حاکمان کنونی از سوی دیگر، می‌توان با قاطعیت گفت که دولت به هیچ‌وجه خود را از نظر منابع دچار کمبود و محدودیت نمی‌بیند. بنابراین این انگیزه را نمی‌توان مبنای ارانه این پیشنهاد دانست. به ویژه آنکه عملکرد دولت نهم طی سه سال گذشته با توجه به وفور منابع باآورده نفتی شرایطی را شکل داده است که اصلی‌ترین مشخصه‌های آن دولت پولدار و ملت بی‌پول و بخش خصوصی و بازار تهی‌دست است.

۲-۱-۲- پیامدهای اقتصادی کوتاه‌مدت رضایت‌بخش برای عامه مردم:

برخی از خطمشی‌های اقتصادی به دلیل آن ارانه می‌شوند که در کوتاه‌مدت پیامدهای جذابی داشته و عامه مردم را حداقل در کوتاه‌مدت نسبت به مسوولان خوشبین و علاقه‌مند می‌سازد. با توجه به ساختارهای موجود اقتصادی ایران ارزیابی‌ها حاکی از آن است که آثار و پیامدهای حذف یارانه‌ها در کوتاه مدت بر مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان چندان خوشایند نخواهد بود. هزینه مصرفی خانوار، خصوصاً در طبقه متوسط، به دلیل افزایش قیمت برخی از اقلام اصلی چون سوخت، آب و برق به نحو محسوسی بالا خواهد رفت. تولیدکنندگان نیز به دلیل گران شدن قیمت بخشی از عوامل تولید با افزایش هزینه‌های تولیدی، مواجه خواهند شد. درست است که در بلندمدت این تحول ممکن است موجب تغییر ساختارهای اقتصادی شود، اما در کوتاه‌مدت تا زمانی که خانوارها و بنگاه‌های تولیدی خود را با وضعیت جدید انطباق دهند در وضعیت دشوارتری قرار خواهند گرفت. در سطح کلان نیز به دلیل همراهی این خطمشی با خطمشی‌های انبساطی پولی و مالی، افزایش سطح عمومی قیمت‌ها کاملاً قابل انتظار است. با توجه به حساسیت عمومی نسبت به تورم این واقعه نیز نمی‌تواند چندان خوشایند عامه مردم تلقی شود، زیرا چگونگی ساماندهی و هدفمند کردن یارانه در جهت اثربخشی و کارایی بیشتر و تحقق رشد و عدالت همه‌جانبه در گرو این است که همه شرایط محیطی مناسب فراهم و ثبات اقتصادی و اجتماعی برقرار باشد، دولت و سازمان‌های آن در آستانه تغییر و تحول نباشند، برنامه‌های تحول امکان‌سنجی شده باشد، مسوولان و مردم از آن استنباط واحد داشته باشند و سازمان اجرای طرح کارآمد باشد و... که متأسفانه هیچ کدام از عوامل و شرایط مذکور در این دولت مشاهده نمی‌شود. تنها نکته‌ای که وجود دارد این است که بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم دارای «توهم پولی» هستند به گونه‌ای که افزایش رقم درآمدهای خود را بهتر درک می‌کنند تا کاهش قدرت خرید خویشان.

تنها وجه خوشایند حذف یارانه‌ها برای عامه مردم، پرداخت نقدی بدون بازگو کردن لوازم و نتایج هزینه‌ی آن همچون افزایش قیمت نفت، بنزین، گاز، برق و کالا و خدمات به آنها و مطلوبیت ناشی از «توهم پولی» برای ایشان است. آیا در مقایسه با نتایج ناخوشایند این طرح در کوتاه‌مدت، دولت می‌تواند بر این وجه خوشایند تکیه کرده و به آن به عنوان اقدامی برای جلب حمایت عامه بنگرد؟ پژوهشی علمی که به این پرسش پاسخی روشن دهد وجود ندارد، اما می‌توان با توجه به نگاه عوامزده دولت کم و بیش تصور کرد که دولتیان گمان می‌کنند پرداخت نقدی به مردم می‌تواند در کوتاه‌مدت رضایت ایشان را فراهم کرده و تمایل به دولت را انتخابات دهم افزایش دهد.

۲-۱-۳- تداوم خطمشی‌های اقتصادی پیشین:

خطمشی‌های اقتصادی دولت‌ها از ارتباط منطقی قابل قبولی با یکدیگر برخوردارند. اتخاذ يك خطمشی یا مجموعه‌ی از خطمشی‌ها توسط دولت‌ها آنها را ناگزیر از اتخاذ خطمشی‌های دیگری می‌کند که در نگاه اول چندان قابل مشاهده نیستند. ممکن است گفته شود خطمشی‌های اقتصادی که آقای احمدی‌نژاد از آغاز به کار خود در پیش گرفت یا مجلس هفتم به این دولت دیکته کرد، به گونه‌ی بوده که خطمشی حذف یارانه‌ها و پرداخت‌های مستقیم نقدی را به نحوی اجتناب‌ناپذیر در پی داشته است. در حالی که این احتمال نیز صحیح به نظر نمی‌رسد. آقای احمدی‌نژاد و مجلس هفتم با تبلیغات زیاد مانع افزایش برنامه‌ریزی شده قیمت حامل‌های انرژی به صورت تدریجی شدند و تثبیت قیمت کالاها و خدمات عرضه شده توسط دولت را به عنوان دستاورد اصلی خود معرفی کردند؛ دستاوردی که برای کشور هزینه‌های بسیار و برای دولت افزایش مصارف درآمدهای ارزی در بخش‌های مصرفی را به همراه داشت. روشن است که تثبیت اداری و دستوری قیمت‌ها با حذف یارانه‌ها با یکدیگر نه تنها تعارض بلکه تضاد دارند.

با توجه به آنچه گفته شد، نمی‌توان هیچ‌یک از احتمالات عقلایی مذکور را به عنوان انگیزه ارانه پیشنهاد حذف یارانه‌ها پذیرفت بنابراین این باید پرسید چه انگیزه‌ها و اهدافی برای ارانه این طرح وجود داشته است؟

نخستین انگیزه‌ای که می‌توان برای این خطمشی تصور کرد، بهره‌گیری از «توهم پولی» عامه مردم برای خرید رای آنها در انتخابات ریاست‌جمهوری آینده است. روشن است که این توهم پولی خیلی زود از میان خواهد رفت، اما این اتفاق پس از انتخابات و زمانی که کار از کار گذشته است رخ خواهد داد! به ویژه آنکه بر اساس شنیده‌ها به موجب طرح پیشنهادی دولت، قرار بر این است چند ماه پیش از حذف یارانه‌ها یعنی در ماه‌های منتهی به انتخابات دهم ریاست جمهوری!!! مبالغ نسبتاً چشمگیری به صورت ماهانه به «گروه‌های هدف» پرداخت و حذف «یارانه‌ها» به بعد از انتخابات موکول خواهد شد؟! اما نکته مهم این است که حتی اگر طرح پرداخت نقدی یارانه‌ها به کار دولت نیاید و نتواند نارضایتی‌های گسترده کنونی را

جبران و پیروزی جریان حاکم در انتخابات را تضمین کند، چنین اقدامی اداره کشور به شیوه عقلایی و هدفدار را برای دولت‌های بعدی ناممکن خواهد ساخت. آقای احمدی‌نژاد با اقدامی پررنگ و صدا، دگرگونی ساختاری و کارکردی و همچنین به هم ریختگی قواعد علمی و اقتصادی، تعهد مالی بزرگی برای دولت‌های بعد از خود ایجاد می‌کند، به گونه‌ای که آنها ناگزیر خواهند شد برای تامین هزینه‌ها و تداوم برنامه‌ها مجموعه‌ی بی‌انضباطی‌ها و ریخت‌وپاش‌های پولی و مالی را

که توسط دولت احمدی‌نژاد بنیان گذاشته شده است، تا مدت زمانی طولانی ادامه دهند و در صورتی که نخواهند به این خطمشی‌ها تن داده و درصدد ایجاد تغییرات منطقی در آن باشند، در مقابل فشار زیاد از ناحیه منتفعان این خطمشی‌ها قرار خواهند گرفت.

۲-۲- افزایش بی‌سابقه قیمت نفت و درآمد دولت از این مجرا:

درآمد ارزی دولت آقای احمدی‌نژاد از محل فروش نفت، میعانات گازی و پتروشیمی از نیمه دوم سال ۸۴ تا پایان ۴ ماهه اول سال ۸۷ به ترتیب حدود ۲۵، ۵۲، ۷۸/۸ و حدود ۴۰ میلیارد دلار (جمعاً حدود ۱۹۶ میلیارد دلار) بوده است. که با توجه به عدم افزایش موجودی حساب ذخیره ارزی می‌توان نتیجه گرفت که تقریباً همه این درآمد هزینه شده است. مقایسه این درآمد با درآمد ارزی کشور در دوران هشت ساله ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی (تقریباً ۱۳۵ میلیارد دلار) و درآمد ارزی دوران هشت ساله ریاست جمهوری آقای خاتمی (تقریباً ۱۹۵ میلیارد دلار) بسیار گویا است.

متأسفانه طی سه سال اخیر این منابع و نعمت خدادادی که می‌بایست صرف سرمایه‌گذاری‌های بین‌نسلی و زیربنایی می‌شد، به دلیل خطمشی‌گذاری نادرست و مخرب حاکمان کنونی، نه تنها به باد رفت، بلکه موجب افزایش حجم نقدینگی و در نتیجه بالا رفتن نرخ تورم (اکنون در آستانه ۲۷ درصد)، دولتی‌تر شدن اقتصاد، نفتی‌تر شدن دولت، افزایش بی‌رویه هزینه‌های جاری از ۲۲۱ هزار میلیارد ریال در سال ۸۳ به حدود ۵۰۰ هزار میلیارد ریال در سال ۸۶ و کاهش نسبی سرمایه‌گذاری در کشور، خصوصاً سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی و بزرگ گردیده و به طور خلاصه برای کشور و ملت ما به نعمت تبدیل شده است. با کمال تأسف هر چقدر درآمدهای نفتی دولت افزایش می‌یابد، بهره‌برداران سیاسی برای جلب آرای مردم بدون توجه به آثار سوء اقتصادی آن و همچنین رفتارها و رویکردهای کمیته امدادی دولت برای مقابله با تشدید فقر و با هدف خاموش کردن و یا جلوگیری از گسترش اعتراضات و بحرانها، فزونی می‌گیرد و طرح‌های فاقد توجیه اقتصادی بیشتری خصوصاً در استان‌ها آغاز می‌شود. در حال حاضر نفت به صورت ابزاری برای کاهش و کنترل ابعاد بحران‌هایی درآمده است که سوءمدیریت‌ها و خطمشی‌های مادون علمی دولت ایجاد می‌کند و دولت همچون یک سیستم آتش‌نشانی، با نابود کردن درآمدهای نفتی، تنها نقش ریختن آب درآمد نفت را بر آتش سوء مدیریت بازی می‌کند.

۲-۳- تداوم اوج‌گیری حجم نقدینگی و رشد نرخ تورم:

در حال حاضر نقدینگی با سرعتی بی‌سابقه و باورنکردنی در حال افزایش است. دولت تن به هیچ‌گونه انضباط پولی و مالی نمی‌دهد و درآمدهای نفتی را به گونه‌ای خرج می‌کند که پیامدی جز افزایش پایه پولی کشور و در نتیجه حجم نقدینگی ندارد. در ساختار اقتصادی موجود ایران رابطه علی میان حجم نقدینگی و نرخ تورم کاملاً شناخته شده است. از یک سو دائماً بر آتش نقدینگی دمیده می‌شود و از سوی دیگر تلاش می‌شود تا با بیل سیاست‌های رانتی و ریخت و پاش‌ها و گشاده دستی‌ها جلوی سیل تورم گرفته شود! نتیجه این سیاست و رویکرد، جهش حجم نقدینگی در سال‌های حاکمیت کنونی به شرح جدول زیر است:

سال حجم نقدینگی (هزار میلیارد تومان)
۶۸ ۱۳۸۳
۹۲ ۱۳۸۴
۱۲۸ ۱۳۸۵
۱۶۸ ۱۳۸۶

۲-۴- تشدید تحریم‌های بین‌المللی ناشی از قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه کشورمان:

هنگامی که دلسوزان کشور، انقلاب و نظام نگران تصویب تحریم‌ها علیه ایران بودند، حاکمان فعلی با استهزاء و تمسخر تحریم‌ها را بی‌اثر اعلام و منتقدان را به مرعوب بودن در برابر بیگانگان متهم می‌کردند. امروز با بروز آثار و نتایج تحریم‌ها جامعه قادر به قضاوتی روشن‌تر در این زمینه است. براساس اعلام رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس این تحریم‌ها باعث شده است کالاهای وارداتی ۱۱ درصد گران‌تر خریداری شوند. این در حالی است که ۵ کشوری که حدود ۸۰ درصد واردات کشور از آنها صورت می‌گیرد نرخ تورم متوسطی تنها معادل ۲/۱ درصد داشته‌اند. به علاوه ارزش دلار نیز طی سال‌های اخیر به طور نسبی در جهان کاهش یافته است.

صنایع کشور به تدریج به دلیل تحریم کالاهای دارای کاربرد دوگانه آثار منفی این تحریم را به صورتی مضاعف تجربه می‌کنند. بانک‌های کشور نیز به طور اعلام شده و اعلام نشده، رسمی و غیررسمی دائماً در معرض فشار ناشی از این تحریم‌ها قرار دارند. در مجموع تشدید تحریم‌ها هم پیوندی ضعیف و منفعلانه ما با اقتصاد جهانی را ضعیف‌تر و منفعلانه‌تر کرده است.

به گزارش مسنولین فعلی خشکسالی نگران‌کننده‌یی (شبیه به خشکسالی سال ۱۳۷۷) بر کشور سایه افکنده است. صرفنظر از نقش بی‌تدبیرها و روزمرگی‌ها در مدیریت آب و انرژی کشور از جمله خالی‌کردن ذخایر آبی پشت سدها در زمستان گذشته، برای جبران کاهش انرژی ناشی از بحران گاز و در نظر نگرفتن احتمال کاهش بارندگی در بهار، آنچه بیش از خشکسالی احتمالی و عواقب آن ناظران آگاه را نگران می‌کند سوءاستفاده‌یی است که ممکن است از این واقعه طبیعی بشود. علانم و نشانه‌هایی وجود دارد که حاکمان کنونی می‌کوشند تا خشکسالی را بهانه‌ایی قرار دهند برای تخلیه هر چه بیشتر حساب ذخیره ارزی و توزیع آن برای بهره‌برداري‌های انتخاباتی و ایجاد بزرگراه‌هایی برای واردات بی‌درسر میوه و اقلام کشاورزی. متأسفانه در شرایطی قرار گرفته‌ایم که به جای نگرانی در مورد مشکلات احتمالی، باید نگران سوءاستفاده‌ها و خط‌مشی‌های نادرست مسنولان از این مشکلات باشیم.

۲-۶- قطع برق:

آقای احمدی نژاد هنگامی قدرت را به دست گرفت که کشور حدود ۴۰ هزار مگاوات تولید برق داشت و مصرف برقی حدود ۳۶ هزار مگاوات بود. بنا به ادعاهای همکاران ایشان، طی سه سال گذشته ده هزار مگاوات از پروژه‌های دولت قبل به مرحله بهره‌برداری رسیده است، در حالی که میزان مصرف برق تغییر چندانی نداشته است و معلوم نیست علت کمبود و قطع برق چیست؟ ضمناً به فرض کمبود میزان برق تولیدشده با توجه به اینکه یک نیروگاه گازی طی حدود دو سال به بهره‌برداری می‌رسد سوال این است که چرا به‌رغم وجود درآمد بی‌سابقه نفتی، طی سه سال گذشته هیچ تلاشی توسط این دولت برای افزودن به زیربنای تولیدی برق نشده است. با توجه به آنچه گفته شد توجیه منطقی برای قطع برقی شبیه به دوران جنگ تحمیلی، یعنی در زمان بمباران نیروگاه‌ها و خطوط لوله انتقال سوخت و همچنین فقدان ارز برای سرمایه‌گذاری، وجود ندارد. ریشه این خاموشی‌ها را باید در سوءمدیریت مدیران بی‌تجربه در حاکمیت کنونی، تحریم‌های بین‌المللی و مصرف نیروگاه‌های برقی در زمستان (زمان نامناسب) جست‌وجو کرد. طی سال ۸۶ عدم بهره‌برداری از فازهای گازی پارس جنوبی، دادن گاز به مناطق مختلف بدون امکان‌سنجی‌های لازم که موجب افزایش مصرف گاز (حدود ۵۷۰ میلیارد مترمکعب در روز) و پیشی گرفتن آن از تولید (حدود ۴۳۰ میلیارد مترمکعب در روز) شد و نیز تشدید سرما و قطع گاز وارداتی از ترکمنستان، کشور را با بحران سوخت و انرژی مواجه ساخت و دولت که بخش مهمی از مسنولیت این بحران را برعهده داشت، برای کاهش ابعاد بحران و پنهان ساختن آثار و نتایج سیاست‌های اشتباه و روزمرگی‌های خود ناگزیر از اشتباهی دیگر یعنی استفاده از نیروگاه‌های برقی در زمستان شد. نتیجه این اقدام تخلیه آب ذخیره پشت سدها و تشدید آثار خشکسالی ادعایی از جمله قطع برق در شهرهای کشور و بروز مشکلات برای صنایع کشور بوده است.

۲-۷- افزایش خطر ورشکستگی سیستم بانکی:

در نظام‌های مالی و اقتصادی عقلانی نقش و کارکرد سیستم بانکی گردآوری منابع مالی و اعطای تسهیلات به افراد خواهان استفاده از این منابع جهت رفع نیاز و یا سرمایه‌گذاری در امور مختلف است. سیستم بانکی سپرده‌گذاران را ترغیب می‌کند که از مصرف در زمان حال به نفع مصرف در زمان آینده صرف‌نظر کنند و متقابلاً با گرفتن هزینه از گیرندگان وام آنها را به سوی سرمایه‌گذاری در اموری سوق می‌دهد که بازدهی بیش از هزینه وام داشته باشد. و اگر هدف گیرندگان وام مصرف باشد آنها را به اولویت‌بندی نیازهای مصرفی خود و مصرف در محدوده امکانات سوق می‌دهد. نرخ سود بانکی (پرداختی به سپرده‌گذاران و دریافتی از وام‌گیرندگان) که رابطه مستقیمی با نرخ تورم دارد، میان عرضه و تقاضای وام توازن ایجاد می‌کند. دستکاری در نرخ سود بانکی و قطع ارتباط آن با نرخ تورم و حاکم کردن دستورات اداری با اهداف سیاسی و تبلیغاتی بر عرضه و تقاضای وام، می‌تواند این توازن را بر هم زده و عواقب ناشی از این عدم توازن را به اقتصاد تحمیل کند. به طور مثال اگر نرخ سود تعیین‌شده پایین‌تر از میزانی باشد که برای توازن میان عرضه و تقاضا لازم است، تقاضا برای وام از عرضه و امکانات مالی پیشی گرفته به تبانی با مدیران بانکی و گسترش سوءاستفاده و فساد در نظام بانکی منجر می‌شود. متأسفانه خط‌مشی‌های آقای احمدی‌نژاد در زمینه سیستم بانکی به طور دائم بر این سیستم فشار وارد می‌کند. صدور دستور و بخشنامه و ملزم کردن بانک‌ها به تعویق یا بخشش بازپرداخت وام‌ها یا افزایش غیرمنطقی حجم وام‌های تکلیفی یا کاهش سود بانکی با اهداف سیاسی و تبلیغاتی، موجب تبدیل سیستم بانکی به صندوق‌های قرض‌الحسنه، کاهش بازدهی و فاصله گرفتن از مدیریت تخصصی در بانک‌ها و... شده و تشدید هر ساله تصمیمات مردم انگیزانه مذکور نظام بانکی کشور را با خطر ورشکستگی مواجه ساخته است.

یکی دیگر از موارد بسیار نگران‌کننده بهره‌گیری از منابع بانکی برای راه‌اندازی طرح‌های به اصطلاح «زودبازده» بوده است. تنها یک مورد از گزارش‌های تهیه شده توسط مراکز اطلاعاتی (منتشره در ۸/۸/۸۶) حاکی از نتایج زیانبار و فاجعه‌آفرین طرح‌های مذکور است. به موجب گزارش مذکور در یکی از استان‌های کشور ۴۶ درصد از وام‌گیرندگان این طرح اساساً وجود خارجی نداشته‌اند! و حدود ۳۷ درصد از بقیه طرح‌ها تنها بیست درصد پیشرفت داشته‌اند. یا در استان دیگری با هزینه کردن ۵۳۶ میلیارد ریال در ۱۹۰ طرح تنها ۲۷۰ شغل ایجاد شده است؟!

بر این اقدامات نامی جز آتش زدن به منابع بانکی برای تأمین اهداف سیاسی و تبلیغاتی نمی‌توان گذاشت.

۳- نگاه تحلیلی به وضع موجود:

آنچه گفته شد کما بیش تصویری روشن از وضعیت موجود به دست می‌دهد. پرسشی که اینک می‌توان مطرح کرد این است که چرا چنین اقدامات غیرقابل‌دفاعی از طرف آقای احمدی‌نژاد و همکارانش صورت می‌گیرد؟ پاسخ به این پرسش در قطعنامه

های پایانی کنگره های قبلی داده شده است، به گمان ماتحلیل دیدگاه‌ها و مبانی فکری، حاستگاه و تکیه‌گاه اجتماعی، ترکیب عناصر قدرت و هدف نهایی حاکمیت یکه سالار کنونی که دولت نهم به نمایندگی از آن عمل می‌کند، عواملی هستند که چرایی اتخاذ خطمشی‌های مخرب اقتصادی مذکور و اصرار بر ادامه آن را تبیین می‌کند.

دولت نهم فاقد چارچوب مفهومی- نظری مشخص و معتقد به خطمشی‌گذاری مادون علم در زمینه اقتصاد است. در این دولت ملاحظات سیاسی بر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی غالب است و اهداف سیاسی تعیین کننده و شکل دهنده به تصمیم‌های اقتصادی است. نگاه این دولت به فقرزدایی نگاه خیریه‌یی و کمیته امدادی است، اداره هیاتی امور را بهترین و سریع‌ترین شیوه اداره امور می‌داند، آرزوی شروع کردن از نقطه صفر و سودای ساختن مجدد تمام اجزای جامعه و حاکمیت را دارد، در سطح جهانی پرخاشگری و شعاردرمانی را اصل‌ترین شیوه می‌داند و...

آیا می‌توان از چنین دولتی انتظار خطمشی‌گذاری غیر از این را داشت. اگر علاوه بر دیدگاه‌ها و مواضع فکری این دولت به خاستگاه و تکیه‌گاهش یعنی بخشی‌هایی از نیروهای نظامی و امنیتی توجه کنیم، موضوع روشن تر می‌شود. اتکای به یک محفل سیاسی- امنیتی از یک سو این دولت را به منافع متعددی متعهد کرده است که لزوماً با منافع هیچ یک از اقشار جامعه منطبق نیست و از سویی دیگر دست این دولت را برای تغییر مداوم مواضع خویش باز گذاشته است.

د - حوزه سیاست خارجی:

ارتقای جایگاه بین المللی جمهوری اسلامی ایران، بسته شدن و یا توقف تمامی پرونده‌های اتهامی علیه ایران، بسط همکاری‌های بین المللی ایران، گسترش همکاری‌های اقتصادی و سیاسی با جامعه بین الملل و ... از جمله مهمترین دستاوردها و تحولات و فرصت‌های بی‌نظیر تاریخی سیاست خارجی ایران در دوره اصلاحات بود که در صورت بهره‌برداری صحیح از آنها دستیابی به اهداف بلند و تبدیل ایران اسلامی به قدرتی مهم و تأثیرگذار در سطوح منطقه‌ای و جهانی، قابل احترام و پیشرفته را در کوتاه مدت ممکن می‌ساخت. حاکمیت نگرش غلط و رویکرد غیرواقعبینانه و نا آشنا با واقعیات بین المللی تحت عنوان «سیاست تهاجمی» بر حوزه سیاست خارجی و در نتیجه نفی راهبرد صلح و دموکراسی به بهانه «سازشکارانه» و «غیر انقلابی» بودن و اتخاذ راهبرد ستیز و خصومت با دیگران در عرصه دیپلماسی طی سه سال گذشته نه تنها ایران را از استفاده از تحولات و فرصت‌های مذکور محروم ساخت بلکه تهدیدهای خطرناکی را جایگزین آنها ساخت که در تاریخ ایران پس از انقلاب بی‌سابقه است.

راهبرد معطوف به ستیز و خصومت علاوه بر نتایجی همچون تحریم‌های بین المللی، از ایران کشوری بلامتکلیف ساخته است که شایعات متناوب تهدید نظامی و حمله علیه آن طی سه سال گذشته عملاً کشورهای جهان را در برقراری هرگونه رابطه راهبردی و درازمدت اقتصادی- سیاسی با آن را به تردید انداخته و از این رهگذر ضمن تحمیل هزینه‌های هنگفت اقتصادی بر کشور، طلایی ترین فرصت‌های توسعه و پیشرفت اقتصادی را منتفی ساخته است. محور این سیاست ستیزه جویانه سیاست هسته‌ای جدید و گره زدن تمامی منافع و مصالح کشور به این سیاست است. سیاستی که با لغو تعلیق غنی سازی اورانیوم عملاً کشور را به حالت تعلیق برده است. برخلاف ادعاهای بی‌پایه و نامدل مبنی بر موفقیت سیاست خارجی، تحولات عرصه دیپلماسی کشور بیانگر ناکامی‌ها و شکست‌های سنگین است. نزدیک شدن مواضع اروپا و آمریکا در قبال پرونده هسته‌ای و شکل گیری اجماع قدرت‌های بزرگ علیه ایران، ارجاع پرونده هسته‌ای کشور به شورای امنیت سازمان ملل متحد و صدور سه قطعنامه تحریم علیه ایران، اعمال تحریم‌های رسمی و غیر رسمی، تنزل شدید موقعیت جهانی و در نتیجه تضعیف موضع جمهوری اسلامی ایران در سطح بین الملل تا جایی که از بیم انزوای کامل دیپلماتیک در قبال اظهارات و اقدامات خصمانه و تحقیرآمیز برخی کشورها سیاست صبر و سکوت در پیش گرفته می‌شود، قطع همکاری‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی در پروژه‌های عمرانی و تولیدی و از دست رفتن فرصت‌های کم نظیر برای رشد و توسعه، شکل گیری شدیدترین و خصمانه‌ترین فضاهای تبلیغاتی علیه ایران اسلامی در جامعه جهانی و بالاخره آماده سازی افکار عمومی بین المللی برای اقدامات خصمانه علیه ایران بخشی از فهرست طولانی آثار و نتایج دیپلماسی و راهبرد هسته‌ای خسارت بار و پرهزینه حاکمیت کنونی است که در ازای آن تنها افزایش دستگاه‌های سانتریفیوژ از چند صد دستگاه به سه هزار دستگاه نصیب ملت ایران شده است. اکنون با پیچیده‌تر شدن و خطرناک‌تر شدن شرایط به تدریج شاهد بروز علانم و نشانه‌های تغییر و چرخش در سیاست هسته‌ای ایران هستیم. امروز برخی از کسانی که خود در ایجاد و بروز بحران هسته‌ای نقشی تعیین کننده داشتند و ارجاع پرونده هسته‌ای ایران را به شورای امنیت «لؤلویی» می‌دانستند که غرب با آن قصد ترساندن ما را دارد، پس از یک دوره مواجهه از نزدیک با واقعیات بین الملل با اعتراف به خطا بودن سیاست هسته‌ای تأکید می‌کنند در صورت اتخاذ مواضع صحیح وضعیت موجود قابل اجتناب بود. آغاز مذاکرات ایران و قدرت‌های تصمیم‌گیرنده در شورای امنیت برای حل بحران هسته‌ای در شرایطی که بحران به نقطه اوج خود نزدیک می‌شد، امید به توقف روند خسارت‌بار سه سال اخیر را تقویت کرده است. اگرچه تجارب گذشته مانع از آن می‌شود که به مذاکرات جاری به عنوان تحولی مثبت بنگریم، اما به موجب همین تجارب، تغییر مواضع و سیاست‌ها به هنگام ارتقاء بحران و تشدید خطر واکنشی است که از مسئولان کنونی می‌توان انتظار داشت. به هر حال تغییر لحن اروپاییان نسبت به ایران پس از مذاکرات اخیر و اولتیماتوم دوهفته‌ای به ایران حاکی از آن است که دستکم در مقطع کنونی در سطح حاکمیت یکه سالار نگرش‌های واقعبینانه بر دیدگاه‌های ستیزه جویانه و بی‌تفاوت به مصالح ملی تفوق ندارد. در عین حال انعطاف اروپا و آغاز مذاکرات پس از یکدوره قطع مذاکرات تأییدی بر تمایل و اصرار اروپا به حل مسالمت آمیز بحران هسته‌ای ایران از طریق مذاکره و ممانعت از افتادن ابتکار عمل به دست آمریکاست.

فصل سوم: چه باید کرد؟

بررسی و تحلیل وضعیت کنونی و روندهای جاری به روشنی گویای انحراف و دوری از آرمان‌ها و اهداف انقلاب، نفی اصول و ثوابت اندیشه سیاسی امام(س) در کلیه زمینه‌هاست. این بررسی همچنین از این حقیقت حکایت دارد که مدیریت کنونی با اصرار و تأکید بر سیاست‌های غلط و ماجراجویانه کشور را در کلیه سطوح و عرصه‌ها به سوی شرایط بحرانی سوق می‌دهد. آنچه امروز کشور با آن مواجه است تشدید بحران‌ها و پیچیده‌تر شدن مشکلات محصول مدیریت ناکارآمد طی سال‌های اخیر است. سازمان در قطعه‌نامه‌های کنگره‌های گذشته دیدگاه‌ها و پیشنهادهای خود را برای حل بحران و کاهش مشکلات در حوزه‌های مختلف ارائه کرده است. اجرای پیشنهادهای و عملی ساختن دیدگاه‌های مذکور منوط به اعتقاد به جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های خطای کنونی و کارآمدی و توانمندی در اجراست و متأسفانه مدیریت کنونی فاقد این دو ویژگی است. تجربه مکرری اعتنایی و بلکه واکنش‌های تند و زنده همراه با اتهام و افترا در قبال هشدارها و انذارهای دلسوزان و علاقمندان به کشور و اصرار عجیب بر ادامه روش‌های غلط و بازگشت و چرخش ۱۸۰ درجه پس از مواجهه با بن بست و بروز بحران حاکی از این واقعیت است که حاکمیت یکدست بی اعتنا به مصالح و منافع ملی، تحت هیچ شرایطی جز مواجهه مستقیم با بحران و احساس تهدید نسبت به موقعیت و قدرت خود حاضر به درک واقعیات و تجدید نظر در سیاست‌ها و مواضع خطای خود نیست. مشکلی که در حال حاضر کشور با آن دست به گریبان است و مصالح ملی را در معرض بزرگترین چالش در دوران پس از انقلاب قرار داده است، این یا آن سیاست غلط و تصمیم ناشی از برآورد غلط نیست بلکه نوع رویکرد به مدیریت کشور است. رویکردی که نقش و مشارکت نخبگان و فرهیختگان را در اداره امور بر نمی‌تابد، به خرد و اندیشه و نظریات کارشناسی در تصمیم‌گیری ارج نمی‌نهد، حاکمیت قانون را به رسمیت نمی‌شناسد و حاضر نیست نقش و جایگاه خود را ذیل قانون تعریف کند. به آزادی و مردمسالاری و حقوق شهروندی اعتقادی ندارد. ...

راهبري اقتصاد کشور باید بر عهده جریانی قرارگیرد که توانایی فکری و عملی تدوین و اجرای خطمشی‌هایی را داشته باشد که در عین التزام به ارزش‌های آزادی‌های فردی و برابری‌های اجتماعی، مبتنی بر تصویرسازی علمی از واقعیت و متکی بر الگوهای سنجیده شده علمی باشند.

خطمشی‌های اقتصادی کنونی در خدمت تسهیل و تسریع‌گذار از اندک‌سالاری به یک‌سالاری است. حذف مراکزی که ممکن است به عنوان پشتیبان نیروهای مستقل از هسته اصلی قدرت عمل کنند، یکی از اهداف خطمشی‌های کنونی است. بنابراین با توجه به این روند انتظار شکل‌گیری بخش خصوصی رقابتی و کارآفرین انتظاری بیهوده است. در واقع تجربه پرهزینه و خسارت‌بار سه سال اخیر که تقریباً تمامی دستاوردهای مدیریت گذشته در حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاست خارجی به باد داده است، به نحو انکارناپذیری بر شکست طرح اداره کشور به وسیله رؤسای دفاتر دلالت دارد.

تجربه سه سال اخیر همچنین ثابت کرده است مادام که چنین طرحی در سطح مدیریت کلان کشور در دستور کار است ارائه پیشنهادهای و راهکارها برای بهبود امور، نوعی غفلت یا تغافل از مشکل و مسئله اصلی و کوبیدن آب در هاون است. به صراحت باید گفت تنها راه برون رفت از بحران‌های فراوی کشور و خروج از بن بست‌های موجود پایان دادن به سیاست اداره کشور توسط افراد ضعیف و ناکارآمد و متوقف کردن طرح اداره کشور به کمک رؤسای دفاتر است. تحقق این خواست نیز در صورتی ممکن است که امکان محدود و پاسخگو کردن قدرت در بخش‌های مختلف حاکمیت وجود داشته باشد. از این رو سازمان همچنان بر راهبرد محدود و پاسخگو کردن قدرت تأکید کرده آن را تنها رویکرد اصولی و نهادین برای رهایی کشور و نظام از آفت استبداد و یک‌سالاری و مشکلات مزمن جاری می‌داند.

سازمان، انتخابات ریاست جمهوری آینده را به مثابه فرصتی مغتنم برای پایان دادن به مدیریت ناکارآمد و ضعیف و نجات کشور از وضعیت نابسامان و نگران‌کننده کنونی و گامی مهم در جهت تحقق استراتژی محدود و پاسخگو کردن قدرت ارزیابی می‌کند. چنین نگرشی به انتخابات اقتضانات و الزاماتی دارد که اصلاح طلبان باید آنها را در راهبرد انتخاباتی خویش ملحوظ دارند از جمله:

- استراتژی انتخاباتی اصلاح طلبان باید قطبی‌کردن انتخابات ریاست جمهوری آینده و ایجاد انگیزه لازم برای مشارکت بخش میانه و بی‌تفاوت جامعه در انتخابات باشد.
- اصلاح طلبان باید با هدف پیروزی وارد انتخابات ریاست جمهوری آینده شوند.
- اصلاح طلبان نباید از انتخاب‌ها و گزینه‌هایی که نتیجه طبیعی آن عدم شرکت در انتخابات است استقبال نمایند. به عبارت دیگر اصلاح طلبان باید رفتار انتخاباتی خود را به گونه‌ای سامان دهند که حتی المقدور ضمن حفظ اصول اصلاح‌طلبانه، صحنه رقابت ناعادلانه انتخاباتی را تا دستیابی به پیروزی مدیریت کنند.
- کاندیدای اصلاح طلبان باید چهره‌ای باشد که ضمن نمایندگی دیدگاه‌ها و مطالبات اصلاح طلبان، رد صلاحیت وی به دلیل تحمیل هزینه سیاسی سنگین بر اقتدارگرایان عملاً منتفی باشد و در صورت رد صلاحیت وی مشروعیت انتخابات نزد افکار عمومی مخدوش گردد.
- کاندیدای اصلاح طلبان باید از چنان مقبولیت و محبوبیتی در میان گروه‌های اصلاح طلب برخوردار باشد که موجب ائتلاف میان ایشان شده و حضور وی حتی المقدور احتمال تعدد و تکثر کاندیداها در این جناح را منتفی سازد.

- کاندیدای اصلاح طلبان باید از چنان ظرفیت و مقبولیتی در اقشار مختلف جامعه برخوردار باشد که بتواند در بخش بی‌تفاوت و میانی جامعه انگیزه لازم را برای شرکت در انتخابات ایجاد کند و به این ترتیب با افزایش مشارکت جامعه در انتخابات آثار منفی ناشی از تقلبات و اعمال نفوذهای محتمل در انتخابات را به حداقل برساند

- کاندیدای اصلاح طلبان باید از چنان وجهه و اعتبار بین‌المللی برخوردار باشد تا پس از انتخاب با برخورداری از حمایت افکار جهانی در کوتاه مدت قادر به ارتقای جایگاه ایران در عرصه جهانی، حل بحران کنونی و پایان دادن به وضعیت بلاتکلیف کشور باشد.

به گمان ما شرایط فوق‌جملگی بیش از هرکس در شخص خاتمی متعین است. به رغم انتقاداتی که برخی متوجه خاتمی می‌سازند، اصلاح طلبان در صورتی که قصد پیروزی در انتخابات و نجات کشور از طریق پایان دادن به مدیریت بی‌کفایت کنونی را داشته باشند، گزینه مطمئن و تضمین‌شده‌ای غیر از وی ندارند. زیرا خاتمی تنها کسی است که حضورش می‌تواند اقشار خاموش و بی‌تفاوت را به شرکت در انتخابات تشویق کند و حتی حمایت غیر علنی بخش‌های گسترده‌ای از جریان‌های سیاسی غیر اصلاح‌طلبی را که از وضعیت موجود به شدت ناراضی بوده اما به علت روبریایی با قدرت امکان ابراز مخالفت با روند موجود را ندارند، جلب کند.

برخی تردیدهای نابجا از جمله این که اجازه حضور در انتخابات به خاتمی داده نخواهد شد، در واقع خودکشی از ترس مرگ و تن دادن به گزینه‌ها و انتخاب‌ها و رفتارهایی است که در نزد افکار عمومی هیچ معنایی جز اصول‌فروشی و تمکین در برابر هر شرایطی و یا ایفای نقش سوخت برای گرم کردن تنور انتخابات به نفع رقیب اقتدارگرا ندارد. زیرا عدم اجازه حضور به کسی چون خاتمی در انتخابات بدان معناست که اصلاح طلبان تحت هیچ شرایطی نباید پیروز این انتخابات باشند. در این صورت روشن است که حضور اصلاح طلبان در انتخابات هیچ خاصیتی جز ایجاد رقابت کاذب و هیجان انتخاباتی تصنعی به نفع تداوم و تثبیت حاکمیت یکدست ندارد.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران

۳۱ شهریور ۱۳۸۷